

based on the text of

سنگی بر گوری

A Stone on A Grave (1981)

by

جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

Michael Craig Hillmann

compiled by

Aziz Atai-Langrudi

revisions by

Behrad Aghaei

Note: After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

لغات	
trip, journey	سَفَر
loss of hope	قَطْعِ اَمید
cause, reason	عِلَّت
serious	جَدی
aspect, dimension	جَنِبِه
result	نَتیجِه ج. نَتایِج
problem	مَسْأَلِه ج. مَسَائِل
relation	رابطه ج. رَوَابِط
effect	تأثیر
succession, continuity	تَسْلُسُل
therapy, treatment	مُعَالَجِه ج. مَعَالِجَات
return	مُرَاجَعَت
confessing, admission	اِعْتِرَاف
marriage	اَزْدِوَاج
continuation, perpetuation	اِسْتِمْرَار
to set up, to establish	بَرَقَرار کردن
to investigate	بَررَسی کردن
to accept	بِذِیرَفتن
to find out, to discover	پِی بُردن (بِر)
to take place	پیش آمدن
to cause to taste (vt)	چَشاندن
to get a wife	زَن گِرَفتن
to promise	قَوْل دادن
to pass (by)	گُذَرشَن (گُذَر)
to conclude	نَتیجِه گِرَفتن
death	مَرگ
taste, flavor	مَزه
grave stone	سَنگِ گور
between	میان
filial relationship	فَرزندی
suicide	خودکُشی
medicine (field); medical	پزشکی
domestic, home (adj)	خانگی
in the case/event of	دَر صورتِ
after, in the aftermath of	بِدُنْبِال

آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند. علت، کمبود اسپرم‌های نویسنده است. معالجاتشان به نتیجه نمی‌رسد. بچه‌دیگران را هم به فرزند می‌پذیرند. نویسنده از بچه‌دار شدن قطع امید می‌کند. حالا، بچه‌های فامیل مزه بچه را به آن‌ها می‌چشانند. خواهر سیمین، بخاطر مسائل خانوادگی، خودکشی می‌کند و نویسنده و همسرش بچه‌های خواهر را با خود به تهران می‌آورند. سفر اروپا پیش می‌آید و دکتری در آنجا به او می‌گوید که اگر زن جوانی بگیرد شانس معالجه‌اش بیشتر می‌شود. در آمستردام، رابطه‌اش با یک زن جدی می‌شود و به او قول می‌دهد که در صورت بچه‌دار شدن با او ازدواج کند. سیمین به روابط او پی می‌برد و او هم همه چیز را اعتراف می‌کند.

خلاصه متن بخش هفدهم

نویسنده مسأله را از جنبه فلسفی / اجتماعی بررسی می‌کند. و نتیجه می‌گیرد که بود و نبود او تأثیری در استمرار زندگی ندارد. در تسلسل حیات مرگ و زندگی بدنبال یکدیگرند، اما، فرزند، سنگ گور پدر خود نیست.

و وقتی هم که با اهن و تلپ يك معلم به کلاس رفتی – اگر نمی رفتی چه می شد؟ حساب کرده ام. جمعاً به اندازه پنج هزار ساعت دستگاه فرهنگ مملکت بی معلم می ماند. دور از خودنمایی و شهیدنمایی این تنها لطمه ای است که نبودن من به دستگاه اجتماع می زد و تازه چه لطمه ای؟ خود من در طول مدت همه این سالها و درسها و کلاسها جای خالی بیش از ۵ پانصد معلم را باز دقیق حساب کرده ام. و با واقع بینی – به چشم خودم دیده ام. به این طریق من هم که نبودم پانصد تا می شد پانصد و یکی. و این در قبال نسبت های نجومی واقعیت چیزی است در حکم يك میلیونیم صفر. پس اینجای قضیه چندان در بند تو نیست. رودخانه ای است دور از بوته عقیم تن من و می رود. امری است ورای من. و حکم کننده. آمر. و ۱۰ این منم که مامورم. و اصلاً نکند این غم تخم و ترکه نیز خود نوعی احساس قصور در تکلیف است؟ تصور در اجرای امر آمر؟ بهر صورت این رود می رود. بی اعتنا به هزاران جوئی که از آن هرز می رود یا به مرداب یا در کویری می خشکد. پس زیاد به لغات قلمبه نگریز. که آخر جاده و لب پرتگاه و نقطه ختام. اینها لوس بازی است. از واقعیت دور نشو. بیا ۱۵ نزدیک تر. نزدیک به خودت. بله. به این بوته عقیم. به این میدان میکروسکپی. و ببین که بحث فقط بر سر دوام خودخواهی تو است. این تویی که الان هست و باید پس از شصت هفتاد سال بمیرد که چهل و چند سالش را گذرانده و به این مرگ راضی نیست. این بوته که نه باری می دهد و نه گلی بر سر دارد و فقط ریشه ای دارد در خاکی. و گمان کرده ۲۰ است که بهیچ بادی از جا نمی جنبد. خیلی ساده. این تو می خواهی خودش را در تن فرزندش یا فرزندانش شما کند و شصت سال دیگر یا پنجاه سال دیگر – یانه – چهل سال دیگر. بپاید. و بعد يك بوته دیگر و یکی دیگر ... و حالا بوته ها. و کمی نزدیک تر برود و کمی نزدیک تر بخاک مرطوب

کناره‌اش. و اینک آب. و بعد درختی و ریشه‌ای قرص و سری بفلک ... ۲۵

مگر نه اینکه سلسله نسب‌ها را شجره‌نامه می‌گویند و بشکل درخت می‌کشند؟ ... می‌بینی که همین‌ها است. و آنوقت تازه که چه؟ مگر نمی‌بینی که حوزه وجودی تو حوزه سیل‌ها است و زلزله‌ها؟ و ریشه برکن و نیستی آور. و سال دیگر بر نطع گسترده سیل جسد هزاران آدمیزاد شناور است. چه رسد به درخت‌ها. و در آن سفر دیدی که دهکده‌ها درست ۲۰ همچون لانه زنبور بودند لگدمال شده و دریده. و لاشه درخت‌ها همچون چوب جارویی که بچه‌ای به جستجوی زنبورها به لانه فرو کرده؟ ... و اصلا از این شاعر بازیها درگذر. بین سه نسل که گذشت چه چیزی از وجود جد و امجد در تن نوه و نبیره می‌ماند؟ مگر تو خودت، از جدت چه می‌دانی؟ حتی او را ندیده‌ای. یعنی وقتی تو دنیا آمدی جا برای او تنگ شد. تو ۲۵ فقط پدرت را دیده‌ای. و چه خوب هم دیده‌ای. و اولی‌ترین کسی که چیزها ازو درتن داشته باشی. و در ذهن. و راستی از پدرتو در توجه‌ها هست؟ در این شك نیست که هست. اما مگر تو عکس برگردان يك پدری؟ ترکیب مغز و خون و شباهت صورت و اخلاق و آن تندخوئی‌ها و آن زودجوشی و آن کله‌خریها همه بجای خود. تو اگر هم اینطور نبودی جور دیگری بودی. ۴۰ عین شباهت پدری دیگر با فرزند دیگری. اما بگو ببینم بازای بشریت چه در تو هست که در پدرت نبود یا چه‌ها در او بود که در تو نیست؟ وجوه تشابه را رها کن. وجوه امتیاز را ببین. اگر همه تشابه می‌بود که لازم نبود تو از مادر بزایی. پدرت بجای تو هشتاد سال پیش از مادری دیگر زاده بود. عبت که نیست این دوام خلقت و این تکرار تولدها. هر تولدی ۴۵ دنیایی است. عین ستاره‌ای. تو ورای پدرت زاده‌ای. او زاد و مرد. ستاره‌اش از آسمان افتاد. اما تو هنوز نمرده‌ای. و ستاره‌ات هنوز کورسو می‌زند. درست است که از پدر چیزها در تو است ولی ببینم آیا تو فقط گوری هستی برای پدری؟ یادت هست که این گور پدر جای دیگر است و تو خود سنگش را دادی کردند و برادرت به کنجکاوای یا بقصد تبرک یا به ۵۰

لمس نزدیک‌تری از مرگ و آخرت و آن عوالم دیگر ... پیش از پدر رفت
تویش خوابید و زمزمه پیچید میان مریدان ... یادت نیست؟ بله. مثل
اینکه باید بروم سراغ پدرم. گرچه زنده که بود برای حل مشکلاتم از او
می‌گریختم. بله. بترتیب تاریخی.

- 1 What difference would it have made if the narrator had not become a teacher? (line 9)
- 2 If the narrator had not become a teacher, how many classroom hours would have been left without a teacher? (l. 4)
- 3 What does the narrator compare one's existence with? (l. 11)
- 4 From the writer's point of view, in what way is he similar to his father? (l. 41)
- 5 How long did the narrator think he would live? (l. 20)
- 6 Which one is closer to a son, جد or امجد? (ll. 35-36)
- 7 In the narrator's opinion, what distinguishes a son from his father? (l. 43)
- 8 Did the narrator have a good relationship with his father? (l. 55)
- 9 Would the narrator talk to his father about his problems? (l. 55)
- 10 Why did the narrator's brother lie down in the grave dug for his father? (ll. 53-54)

و وقتی هم که با اِهِن و تُّلُپِ يِك مُعَلِّم به کلاس رفتی – اگر نمی رفتی چه می شد؟ حساب کرده ام. جمعاً به اندازه پنج هزار ساعت دستگاه فرهنگ مملکت بی مُعَلِّم می ماند. دور از خودنمایی و شهیدنمایی این تنها لطمه ای است که نبودن به دستگاه اجتماع می زد و تازه چه لطمه ای؟ خود من در طول مُدَّت همه این سالها و درسها و کلاسها جای خالی بیش از ۵ پانصد مُعَلِّم را باز دَقِيق حساب کرده ام. و با واقع بینی – به چشم خودم دیده ام. به این طریق من هم که نبودم پانصد تا می شد پانصد و یکی. و این در قِبَالِ نِسَبَت های نُجومي واقِعیت چیزی است در حُکْم يِك میلیونیم صفر. پس اینجا ی قضیه چندان در بِنَد تو نیست. رودخانه ای است دور از بوته عَقِيم تِن من و می رود. امری است وَرَايِ من. و حُکْم کننده. امر. و ۱۰ این مَنَم که مأمورم. و اصلاً نکند این غم تخم و ترکه نیز خود نوعی احساس قُصور در تکلیف است؟ قُصور در اجرای امرِ امر؟ بهر صورت این رود می رود. بی اعتنا به هزاران جوئی که از آن هَرز می رود یا به مُرداب یا در کویری می خُشکد. پس زیاد به لُغاتِ قُلْمبه نَگَریز. که آخر جاده و لب پرتگاه و نُقْطه خِتام. اینها لوس بازی است. از واقعیت دور نشو. بیا ۱۵ نزدیک تر. نزدیک به خودت. بله. به این بوته عَقِيم. به این میدان میکروسکپی. و بین که بَحْث فقط بر سر دَوامِ خودخواهی تو است. این تویی که الان هست و باید پس از شصت هفتاد سال بمیرد که چهل و چند سالش را گذرانده و به این مرگ راضی نیست. این بوته که نه باری می دهد و نه گُلی بر سر دارد و فقط ریشه ای دارد در خاکی. و گمان کرده ۲۰ است که بهیچ بادی از جا نمی جُنبد. خیلی ساده. این تو می خواهی خودش را در تنِ فَرزَنَدَش یا فَرزَنَدَانَش شما کند و شصت سال دیگر یا پنجاه سال دیگر – یانه – چهل سال دیگر. بپاید. و بعد يِك بوته دیگر و یکی دیگر ... و حالا بوته ها. و کمی نزدیک تر برود و کمی نزدیک تر بَخاکِ مَرطوبِ

کناره‌اش. و اینک آب. و بعد درختی و ریشه‌ای قُرص و سَرى بِفَلْک ... ۲۵

مگر نه اینکه سِلْسِلَه نَسَب‌ها را شَجَرَه‌نامه می‌گویند و بشکلِ درخت می‌کشند؟ ... می‌بینی که همین‌ها است. و آنوقت تازه که چه؟ مگر نمی‌بینی که حوزَه وجودی تو حوزَه سیل‌ها است و زلزله‌ها؟ و ریشه بَرکَن و نیستی آور. و سالِ دیگر بر نَطعِ گُستَرده سیل جَسَدِ هزاران آدمیزاد شِناور است. چه رسد به درخت‌ها. و در آن سفر دیدی که دهکده‌ها دُرُست ۲۰ همچون لانه زنبور بودند لگدمال شده و دریده. و لاشه درخت‌ها همچون چوبِ جارویی که بچه‌ای به جستجوی زنبورها به لانه فرو کرده؟ ... و اصلاً از این شاعر بازیها درگذر. ببین سه نسل که گذشت چه چیزی از وجودِ جَدِّ و اَمجد در تنِ نوه و نبیره می‌ماند؟ مگر تو خودت، از جَدَّت چه می‌دانی؟ حتی او را ندیده‌ای. یعنی وقتی تو دنیا آمدی جا برای او تنگ شد. تو ۲۵ فقط پدرت را دیده‌ای. و چه خوب هم دیده‌ای. و اولی‌ترین کسی که چیزها ازو درتن داشته باشی. و در ذهن. و راستی از پدرتو در توجه‌ها هست؟ در این شَك نیست که هست. اما مگر تو عکس‌برگردانِ يك پدري؟ ترکیبِ مَغز و خون و شِبَاهَتِ صورت و اخلاق و آن تندخوئی‌ها و آن زودجوشی و آن کَله‌خَریها همه بجایِ خود. تو اگر هم اینطور نبودی جورِ دیگری بودی. ۴۰ عینِ شِبَاهَتِ پدري دیگر با فرزندِ دیگری. اما بگو ببینم بازایِ بَشَرِيَّت چه در تو هست که در پدرت نبود یا چه‌ها در او بود که در تو نیست؟ وجوهِ تَشَابُه را رها کن. وجوهِ امتیاز را ببین. اگر همه تَشَابُه می‌بود که لازم نبود تو از مادر بزایی. پدرت بجای تو هشتاد سال پیش از مادری دیگر زاده بود. عِبَث که نیست این دَوَامِ خَلَقَت و این تَکْرارِ تَوَلَّدَها. هر تَوَلَّدی ۴۵ دنیایی است. عینِ ستاره‌ای. تو و رایِ پدرت زاده‌ای. او زاد و مُرد. ستاره‌اش از آسمان افتاد. اما تو هنوز نمرده‌ای. و ستاره‌ات هنوز کورسو می‌زند. درست است که از پدر چیزها در تو است ولی ببینم آیا تو فقط گوری هستی برای پدري؟ یادت هست که این گورِ پدر جای دیگر است و تو خود سنگش را دادی گندند و برادرت به گُنْجَاوای یا بَقْصَدِ تَبَرُّک یا به ۵۰

کس نزدیک‌تری از مرگ و آخرت و آن عوالم دیگر ... پیش از پدر رفت
تویش خوابید و زمزمه پیچید میان مُریدان ... یادت نیست؟ بله. مثل
اینکه باید بروم سراغ پدرم. گرچه زنده که بود برای حلّ مُشکلاتم از او
می‌گریختم. بله. بترتیب تاریخی.

حوزه ho[w]ze [عربی: حَوْزَة] (۱). ۹. ناحیه یا

محدوده‌ای که فعالیت‌های خاصی در آن صورت می‌گیرد؛ قلم‌رو: حوزه استحقاقی، حوزه مسئولیت‌ها. ۵ می‌بایست گزارش حوزه مأموریت خود را به او بدهم. (مصدق ۱۳۹) ۵ قاضی ... مدتی در حوزه درس وی بود. (لودی ۳۱) ۵ بائی [را] در حوزه تصرف خود گرفت. (آسرابی ۳۰۷) ۴. بخشی از یک سازمان، اداره، یا تشکیلات که در آنجا کار معینی را انجام می‌دهند: حوزه امتحانی، حوزه نظام‌وظیفه، حوزه وزارتی. ۳. ۵ حوزه علمیه →: وحدت حوزه و دانشگاه. ۵ آن‌ها در حوزه تحصیل کرده‌اند.

۵ س آب‌خیز (جغرافیا) منطقه‌ای که یک رودخانه همراه با سرشاخه‌هایش آن را زه‌کشی می‌کند.

۵ س آب‌ریز (جغرافیا) منطقه‌ای که آب‌های روان ناشی از بارندگی به یک رودخانه، دریاچه، دریا، و مانند آنها می‌ریزد: حوزه آبریز دریا، حوزه آبریز رودخانه.

۵ س انتخاباتی (انتخابیه) (سیاسی) بخشی از یک شهرستان یا استان که حق دارد در انتخابات عمومی، یک یا چند نماینده داشته‌باشد.

۵ س حزبی (سیاسی) کوچک‌ترین بخش یک حزب سیاسی که از چند عضو تشکیل شده‌است.

۵ س رأی‌گیری (سیاسی) محل تعیین‌شده‌ای در زمان انتخابات که صندوق‌های مخصوص اخذ رأی را در آنجا قرار می‌دهند.

۵ س علمیه مرکز آموزش علوم دینی: حوزه علمیه قم.

۵ س نظام‌وظیفه (نظامی، انتظامی) اداره‌ای که متصدی امور مربوط به اعزام مشمولان به خدمت سربازی است.

لغات و اصطلاحات

star	ستاره	God (giver of commands)	آمر
geneology	سلسله نَسَب	implementation	اجرا
family tree	شجره نامه	privilege	امتیاز
floating	شناور	great grandfather	أَمَّجَد
worlds	عوالم (جمع عالم)	the first	اولی ترین، نخستین
pill, hard	قُرص	humanity	بَشَرِیت
salt flat	کویر	shrub, bush	بوته
stretched, extended	گُسترده	cliff	پرتگاه
nest, den	لانه	a gift looked upon as bringing	تَبَرُّك
trampled, crushed under foot	لگد مال	luck	
behaving spoiled	لوس بازی	similarity	تشابه
official	مأمور	simile	تشبیه
great grand grandchild	نَبیره	grandfather	جَدَّ
astronomy	نجوم	altogether, in sum	جمعاً
astronomical	نجومی	to move	جُنُبیدن
chessboard, tablecloth	نَطع	selfishness	خود خواهی
aspect, facet, feature	وَجْه (مفرد وجوه)	for, in exchange	در قبال
to be wasted	هرز رفتن	bee	زنبور

واقعا vāḡe'-an [ع.] (ق.) حقیقه،

در حقیقت، فی الواقع.

واقع بین v.-bīn [ع.-ف.] = واقع

بیننده [ص.فا.] ۱- آنکه حقیقت واقع

را بیند. ۲- طرفدار مسلك واقع بینی،

رآیست (م.ه.)

واقع بینی v.-bīn-ī [ع.-ف.]

(حامص.) ۱- دیدن و درك حقیقت واقع.

۲- رآلیسم^۲ (- بخش ۳).

واقع شدن v.-šodan [ع.-ف.]

(مصل.) ۱- رخ دادن، ظاهر شدن،

روی دادن، بوقوع پیوستن، ذکر

احوالی که در آن مدت واقع شد ...

پرسش و پاسخ

- ۱- اگر نویسنده معلم نشده بود، چه لطمه‌ای به دستگاه اجتماع می‌خورد؟
- ۲- نویسنده وجه امتیاز يك فرزند از پدرش را در چه می‌داند؟
- ۳- به نظر راوی شباهت پدر و فرزند در چیست؟
- ۴- آل احمد "بوته" وجود خود را چگونه توصیف می‌کند؟
- ۵- رابطه جلال با پدرش چطور بود؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیتروهای زیر برای این درس مناسب‌تر است
() هدف زندگی چیست
() تفاوتها و شباهتها میان پدر و پسر
() سرنوشت يك "بوته عقیم"
() چرا باید فرزند داشت
- ۲- از دیدگاه نویسنده
() شباهت یا تفاوت دنیای افراد نکته قابل توجهی نیست.
() دنیای هر فرد با دنیای يك فرد دیگر متفاوت است.
() دنیای هر فردی با دنیای دیگران شبیه است.
- ۳- اگر آل احمد معلم نشده بود، دستگاه فرهنگ به اندازه
() پانصد ساعت بی معلم می‌ماند.
() پانصد و يك ساعت بی معلم می‌ماند.
() پنج هزار ساعت بی معلم می‌ماند.
- ۴- نویسنده هستی را به رودخانه‌ای تشبیه می‌کند که
() جریان آن ربطی به وجود او ندارد.
() وجود خود را جزئی از آن جریان می‌داند.
() وجود خود را با آن جریان یکی می‌داند.
- ۵- راوی برای بیان اندیشه‌هایش بیشتر از کدام يك از روش‌های زیر استفاده می‌کند؟
() تحلیل و حکم
() استدلال و مثال
() حکم و مثال

مترادف و متضاد

متضاد کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. يك نمونه داده شده است.

الف		ب
۱ - تشابه	_____	شادی
۲ - نزديك	_____	آغاز
۳ - شك	_____	فرد
۴ - وجود	_____	امتیاز
۵ - ساده	_____	خشك
۶ - تولد <-----	_____	نیست
۷ - ختام	_____	دور
۸ - مرطوب	_____	مشكل
۹ - هست	_____	مرگ
۱۰ - اجتماع	_____	یقین
۱۱ - غم	_____	عدم

مترادف کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. يك نمونه داده شده است.

الف		ب
۱ - در قبال	_____	پچ و پچ
۲ - قصور	_____	نخستین
۳ - هرز	_____	مثل
۴ - قرص	_____	شجره نامه
۵ - نطع	_____	بیهوده
۶ - جسد	_____	هدر
۷ - اولی ترین	_____	در ازای
۸ - سلسله نسب <-----	_____	سفره
۹ - عبث	_____	محکم
۱۰ - زمزمه	_____	کوتاهی
۱۱ - عین	_____	چنازه

تمرین جانشینی

به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :

۱- مگر تو خودت از **جَدَّت** چه می‌دانی؟

پدر بزرگت

کشورت

آداب و رسوم کشورت

۲- **عِبَث** که نیست این دوام خلقت و این تکرار تولدها.

بیهوده

بیخود

بی‌دلیل

۲- گرچه زنده که بود برای حل مشکلاتم از او **می‌گریختم**.

فرار می‌کردم.

در می‌رفتم.

دوری می‌کردم

۴- این تنها **لطمه‌ای** است که نبود من به دستگاه اجتماع می‌زد.

آسیبی

صدمه‌ای

خسارتی

۵- اما بگو ببینم به **ازای** بشریت در تو چه هست که در پدرت نبود؟

در مقابل

در برابر

در قبال

درست یا غلط

۱- جلال مدیر مدرسه است.

۲- انسان عقیم مانند رودی است که می‌خشکد.

۴- به‌نظر راوی هر انسان موجودی است کاملاً متفاوت با پدرش.

۵- در این درس راوی در حال صحبت با همسرش میباشد.

۶- راوی خودش را کاملاً شبیه پدرش میدانند.

۷- راوی تولدش را کاملاً **عِبَث** میدانند.

نکته دستوری

کاربرد کلمه «خواستن»:

- ۱ - ... نمی دانی که را **می خواهی** با آن پاره آجر **بزنی**. (۲د)
- ۲ - **نمی خواهی** تن و بدنش از شکل **بیفتد**. (۴د)
- ۲ - **نمی خواهم** **بگویم** عین جفت گیری گاو با ماده اش. (۶د)
- ۴ - **خواسته بود** من هم سر عمل **باشم**. (۸)
- ۵ - به پیشنهاد قاضی **خواستم** پولی **بدهم** و سر و ته قضیه را به هم بیاورم. (۱۰د)
- ۶ - آنوقت این دلال های واسطه ... چگونه **می خواهید** **معجز کنند**? (۱۰د)
- ۷ - نه **می خواهی** حسرت **بکشی** و نه حسد بورزی و نه بی اعتنا باشی. (۱۱د)
- ۸ - تو **می خواهی** يك آدم عادی **باشی**. (۱۱د)
- ۹ - همدان را **خواستم** در يك لیوان آبجو **بینم**. (۱۲د)
- ۱۰ - **نمی خواستم** آن صحنه وسط بیابان پیش **بیاید**. (۱۲د)
- ۱۱ - **می خواهی** یکی دوتا از این بچه ها را **برداریم**? (۱۲د)
- ۱۲ - چرا **می خواهی** با انتخاب یکی از اینها دیگران را از قلمرو ذهنیت بیرون **کنی**? (۱۲د)
- ۱۲ - به هر صورت ترتیبی به زندگی خودم داده ام که **نمی خواهم** دیگری بهمش **بزند**. (۱۴د)

- ۱۴- همین را **می‌خواستم** **بگوئی**. (۱۵د)
- ۱۵- تا کی **می‌خواهی** ادای مبارزه را **دریاری**? (۱۵د)
- ۱۶- این تو **می‌خواهد** خودش را در تن فرزندش ... شما **کند** و شصت‌سال دیگر ... **بپاید** ... (۱۷د)
- ۱۷- ماموران تعاون **خواسته‌اند** که **نظارت کنند**. (۱۳د)
- ۱۸- **نمی‌خواستم** آن صحنه وسط بیابان پیش **بیاید**. (۱۲د)
- ۱۹- آدم دلش **می‌خواهد** یک مرتبه **بزند** زیر همه چیز. (۶د)
- ۲۰- دلم **می‌خواهد** آتش جهنم را هم توی همین دنیا **ببینم**. (۱۹د)

تبدیل‌ها

مصدر داخل هر پرانتز را به صورت امری (imperative) تبدیل کنید:

- ۱- پس زیاد به لغات قلمبه _____ (گریختن).
- ۲- از واقعیت دور _____ (نشدن).
- ۲- اصلاً از این شاعر بازیها در _____ (گذشتن).
- ۴- وجوه تشابه را _____ (رها کردن). وجوه امتیاز را _____ (دیدن).
- ۵- _____ (دیدن) سه نسل که گذشت چه چیزی از وجود جد و امجد در تن نوه و نبیره می‌ماند؟